



سرزمینی بسیار امن

کیم برگوت نویسنده، وبلاگ نویس و ماجراجویی که به همراه دوستش به ایران آمده بود، در گزارشی برای «هافینگتون پست» می نویسد: «تاکنون به کشوری نرفته بودم که تصورات قبلی من از آن با حقیقت فاصله بسیار زیادی داشته باشد.» او می گوید: «مردم ایران در واقع نگران توریست‌های زن ماجراجو هستند، ایران در واقع بسیار امن است. معمولاً بزرگترین چالش برای زنانی که به این شکل سفر می کنند تمایل جنسی از سمت یک مرد ناشناس است. اما در ایران این مسأله بزرگتری نسبت به هر کشور دیگری که در آن سفر کرده بودم، نبود. حقیقت این است که مردهای ایرانی بسیار مؤدب هستند، فاصله خود را حفظ می کنند و به طور کلی بسیار قابل اعتماد بودند.» او یک خاطره جالب هم از برخورد پلیس ایران با خود دارد که در شبکه‌های اجتماعی بازخورد داشت و لبخند را روی لب افراد بسیاری آورد. «کیم» از این اتفاق با مزه به «بدترین شرایط» پیش آمده برای خود و دوست‌اش یاد می کند.

او می گوید: «یک بار دیگر ما در یک تاکسی‌آباد دنبال خودرو برای سفر بودیم که پلیس آمد. آنها ما پرسیدند که چه کاری انجام می دهیم و آیا کمک نیاز داریم. ما هم سعی کردیم به آنها بگوییم هیچ مشکلی وجود ندارد و می توانند بروند. درست لحظه‌ای که فکر کردیم موفق شدیم و پشت یک وانت سوار شدیم، سروکله پلیس دوباره پیدا شد. آنها ما را از خودرو پیاده کردند و پاسپورت‌های ما را نگاه کردند. آنها که به اشتباه نگران ما شده بودند و می خواستند به ما کمک کنند ما را به شهری در آن نزدیکی بردند و از آنجا با اتوبوس ما را به تهران فرستادند. خوشبختانه این بدترین شرایطی بود که من در آن قرار گرفتم، پس از آن یاد گرفتم چگونه هدفم را توضیح دهم تا به سفر زمینی با غربیه‌ها ادامه دهم.»



۳ بار دعوت برای نوشیدن چای

«رای» و «استفی» دو گردشگر اسپانیایی و آلمانی هستند درباره سه هفته و نیم خود در ایران در وبلاگ خود با عنوان «A Flavour of the Orient» نوشته‌اند: «فکر نکنید ایران فقط خشک و کویری است!» آنها از قلعه‌های تاریخی و دهکده‌های پله‌ای ایران گفته‌اند، از زورخانه‌های یزد و شلوغی تهران و فست فودها و نوشیدنی‌های متنوع بدون الکس، از زیبایی‌های مسجد‌های اصفهان، باغ شهر شیراز و پرسپولیس، از روزهای نه چندان گرم در حاشیه خلیج فارس، از سفر خوبی که با قطار داشته‌اند، از کلوت و قلعه‌های شنی و ایبانه و... آنها می نویسند: «ایران همه اینها را دارد؛ مناظر بدیع و گوناگون، شهرهای باستانی، معماری خیره کننده، قهوه خانه‌های زیبا، مناطق شگفت انگیز برای پیک نیک... اما برای ما بهترین خاطر اتمان از ایران مردم آن است.

آنها بسیار دوستانه، سخاوتمند و پذیرا هستند... در مدت سه هفته و نیم که در این کشور بودیم بدون اینکه درخواست کرده باشیم، تقریباً بیش از ۳۰ بار دعوت به چای شدیم، یک راننده تاکسی ما را برای ناهار به خانه‌اش دعوت کرد، دو روز را در اصفهان با خانواده‌های دوست داشتی گذرانیدیم که مرتب به ما غذا و نوشیدنی می دادند.

با یک خانواده یزدی به کوهنوردی و پیک نیک رفتیم، کلی غذای رایگان در رستوران‌ها خوردیم و این فهرست همچنان ادامه دارد... آنها در نهایت آرزو کرده‌اند: «کاش ما هم در کشورمان همینطور سخاوتمندان با گردشگران برخورد می کردیم! احساس من این هست که ما به زودی به ایران باز خواهیم گشت... ممنون و خدا حافظ.»



تجربه چهارشنبه سوری

«سیلویا» دختری از ورستر آمریکا، توی دل سیلویا را برای آمدن به ایران همه خالی می کنند، از عمویش تا دوستانش دوستانش در فیس بوک. یکی از دوستانش هم نوشت: «دوست داری چه جوری بمیری؟» او در پاسخ به دوستانش می نویسد: «چی؟ متأسفم که نامیدتان می کنم اما من واقعاً می خواهم ایران را ببینم. منظورم این است که ایران صاحب یکی از قدیمی ترین تمدن‌های جهان است. ۱۳ مکان ثبت شده به عنوان میراث جهانی یونسکو در این کشور وجود دارد. مناظر طبیعی زیبایی از جنگل‌های بارانی انبوه گرفته تا کوهستان‌های برفی و آبگیرهای صحرایی دارد. علاوه بر این بسیاری از مسافرانی که من در آسیای مرکزی دیدم از ایران تعریف می کردند.» او بعدها با رندی خاصی در خانه دوست ایرانی‌اش برای دوستان آمریکایی‌اش از چهارشنبه سوری ایرانی‌ها نوشت: «من این متن را در آپارتمان دوست جدیدم رعنا می نویسم. ما با لیوان‌های چای داغمان کنار هم نشسته ایم و به صدای بلند انفجارهایی که در خیابان رخ می دهد گوش می کنیم. هر چند دقیقه نور انفجاری بزرگ آپارتمان مان را روشن می کند و ما با ترس و وحشت به یکدیگر نگاه می کنیم. با شما هستم! این سال نوب ایرانی است! بخشی از جشن‌های سال نو که بزرگترین جشن در ایران است و شامل مراسم و سنت‌های زرتشتی می شود که قدمتی ۳۰۰۰ ساله در ایران دارد. در آخرین سه شنبه سال خانواده‌ها دور هم جمع می شوند و آتش درست می کنند، دور آن می چرخند و از روی آن می پرند ترقه بازی می کنند و فشفشه به آسمان می فرستند و همه اینها با رقص و آواز همراه است.» او تا قبل از اینکه به ایران بیاید هیچ دوستی نداشت. دوستان ایرانی خود را از طریق couchsurfing پیدا کرده بود. کوچ سرفینگ، یک شبکه اجتماعی است که در آن گردشگران می توانند با میزبانان میهمان نواز هر کشور ارتباط برقرار کنند.

اجتماعی

www.iran-newspaper.com



عشق مالباخته به ایرانیان

«کریستین ایوان» یکی از گردشگران معروف ایران است. او به همراه همسفر فرانسوی و فرزندانش آلمانی‌اش به ایران سفر کرد اما یک موتور سوار مدارک او را زدید. کریستین به روزنامه ایران آمد و قصه‌اش را گفت. داستان او به سطح جامعه آمد تا پلیس و مردم به کمکش بشتابند. اموال خانواده ایوان با هادر نقاط مختلف جهان مورد سرقت قرار گرفته بود، اما هیچ وقت مردم آن کشور به دلیل وقوع یک سرقت از او عذرخواهی نکردند. رفتار ایرانی‌ها و هضم این رخداد برای کریستین ساده نبود. مردم در شبکه‌های اجتماعی هم با او همدردی کردند. بعد از این اتفاق بود که گفت عاشق مردم ایران بویزه‌هالی کرج شده است: «از توجه مردم به مشکلی که برایم رخ داده متحیر مانده‌ام و نمی دانم چگونه پیام‌های همدردی و محبت آنها را پاسخ دهم. عاشق ایران و مردم این کشور هستم و هرگز از سفرم پشیمان نشدم، در آینده باز هم به ایران سفر می کنم.» کریستین بعد از خروج از ایران کمیته‌ای برای معرفی ایران با شعار (IranisGreat) در کشورهای اروپایی تشکیل داد.



چادر، احترام به فرهنگ میزبان

«ماری جابوینز» یک زن نویسنده نیویورکی در سال ۲۰۰۷ سفری به ایران داشته است: «پیش از سفر به ایران طبق معمول همیشه‌ام، تحقیقاتی در زمینه لباس محلی این کشور انجام دادم و در مورد «چادر» اطلاعاتی به دست آوردم - یک پوشش سیاه و بلند که کاملاً بدن زنان را می پوشاند و تنها دست و صورتشان پیداست - با خودم فکر کردم که من هم باید چنین چیزی بپوشم و این فکر حس خوبی به من نمی داد. اما به هر حال به عنوان میهمانی که وارد یک فرهنگ خارجی می شود به طور کامل اهمیت پوشیدن یک لباس مناسب را درک می کردم.» او در بخش دیگری می نویسد: «در روز دوم سفرم در شهر «بم» تغییراتی در پوشش دادم و یک شلوار جین باریک کت بلند شیک که از بازارهای محلی خریدم، پوشیدم. موهایم هم با یک روسری پوشانده شده بود و او پشت سر به گفته همسفرانم شبیه محلی‌ها به نظر می رسیدم بخصوص چون یک کت سیاه رنگ انتخاب کرده بودم اما آنچه اهمیت داشت این بود که من لباس مناسبی پوشیده بودم!»



برج میلاد و ناهار با طعم مهربانی

«جان اسپیراو» مربی تیم والیبال آمریکا پس از بازگشت به کشورش، در پیامی به آمریکایی‌ها می گوید: «نخستین چیزی که دیدم این بود که همه به شدت میهمان نوازند! آنها خیلی خوب بودند و تمام تلاششان را می کردند تا ما واقعا تجربه خوبی داشته باشیم که البته ما واقعا لذت بردیم... ما فرصت دیدار یک روزه از تهران را داشتیم به برج میلاد رفتیم و کمی بیشتر را جمع به تهران فراگرفتیم. یک ناهار خیلی خوب روی ارتفاعات خوردیم. من فکر می کنم ما می خواستیم این کارها را انجام بدهیم چرا که همه ما می دانیم تصویر رابطه دو کشور در رسانه‌ها چگونه است. احتمالاً حدس می رزم خواست هر دو طرف اینطور است. من فکر می کنم آنچه من می دانم و از زمان اقامتم در ایران دریافت کردم این است که روابط بین مردم متأثر از روابط بین دولت‌ها نیست و مردم ایران مردمان فوق العاده هستند و با ما با مهربانی رفتار کردند. البته به نظر ما هم همانگونه رفتار کردیم چرا که آمریکا هم کشور شگفت انگیزی است با مردمانی فوق العاده.»